

چه خوب شد که به دنیا آمدید!*

ژاله آموزگار

تولد آدمی یکی از شگفتی‌های بزرگ طبیعت است. هر روز در سراسر جهان میلیون‌ها بار این معجزه به وقوع می‌پیوندد. هر روز میلیون‌ها انسان پا به عرصه وجود می‌گذارند. از این میان بسیار کسان روزمرگی می‌کنند. زندگی نبات‌گونه‌ای را ادامه می‌دهند، مدار زندگی را طی می‌نمایند و تولد را به مرگ می‌رسانند.

گروهی دیگر، زندگی، این ودیعه خداوندی را به انواع شرارت‌ها و نامردمی‌ها می‌آمیزند و آرزویی در دل اطرافیان آنها موج می‌زند که کاش این معجزه درباره این گروه انسان‌ها اتفاق نیفتاده بود.

اما خدا را شکر گروه قابل توجهی از این انسان‌ها، به این معجزه حیات، معنی می‌بخشند. اطرافیان آنها، یا درد دل یا با آوای بلند می‌گویند: چه خوب شد که به دنیا آمدید، چه خوب شد که ما شما را در کنار خود داریم. دکتر فتح‌الله مجتبائی یکی از آنهاست.

* سخنرانی ایرادشده در مراسم بزرگداشت استاد دکتر فتح‌الله مجتبائی، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی، که به همت انجمن علمی مطالعات تطبیقی در ادیان جهان، در پنجشنبه ۲۲ آذرماه ۱۳۹۷ برگزار شد.

وقتی چهره گشاده و مهربان او را می بینید با لبخندی شیرین و هستی بخش، وقتی به گوشتان می رسد که در پشت سر شما بدون هیچ گونه چشمداشتی فقط از خوبی هایتان سخن گفته است، وقتی کارنامه درخشان علمی او را می بینید که با تبار فراهانی خود، چگونه برمی خیزد، با مشکلات تحصیلی آن زمان، نه گام به گام، که افتان و خیزان، به هر دری می گوید تا به بالاترین درجات علمی برسد، اما مغرور نمی شود، از آغاز جوانی شعر می گوید، می نویسد، ترجمه می کند و آثاری به وجود می آورد که حتی قدیمی ترین آنها هم پس از گذشت حدود نیم قرن هنوز مرجع به حساب می آیند. وقتی دانسته ها و فعالیت های او را در مداری چند بعدی مشاهده می کنید که کتاب چیترا و اشعار تاگور را ترجمه می کند، به ترجمه کتاب شعر جدید فارسی آربری و بوطیقا و هنر شاعری ارسطو می پردازد، گزیده اشعار رابرت فراست را در دسترس شما می گذارد و بیش از دوست کتاب و مقاله ارزنده منتشر می کند، وقتی می بینید هم هندشناس است و با زبان سنسکریت آشنا، و هم در فرهنگ و ادبیات و زبان های باستان تبحر دارد، وقتی می بینید شعرشناس است و با ادبیات دمساز، هم ادبیات کلاسیک را می شناسد و تحسین می کند و هم دمخور شاعران نوپرداز معاصر است. وقتی می بینید که در چارچوب دانشمندی خشک خود را به بند نکشیده است، با موسیقی ارتباط دارد و هرازگاهی ویولون می نوازد، به آواز بنان گوش می دهد، با شاملو یک به دو می کند، از شعر آرش کمانگیر سیاوش کسرای به عنوان یک شاهکار نام می برد، از عرفان و پیچ و خم های آن سخن می گوید، از همسخنی های ارزنده اش با دکتر خانلری، فریدون توللی، نادرپور و اخوان روایت می کند و در همان حال از تاریخ و فلسفه ادیان، در حد یک متخصص طراز اول سخن به میان می آورد. هم از بزرگ ترین هندشناسان نام می برد و هم به صادق هدایت و بوف کور می پردازد.

با صدای بلند می گوید: چه خوب شد که به دنیا آمدید!

کتاب شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان را در دست می گیرید که چهل و پنج سال پیش دکتر مجتبائی آن را به چاپ رسانده است، ناخود آگاه لب به تحسین می گشایید. می بیند که نگارنده آن چگونه عالمانه باورهای شاهان هخامنشی را می کاود،

ثنویّت را در داده‌های سنگنوشته‌های هخامنشی به چالش می‌کشد، پا به پای دانشمندان ارزنده غربی چون بنونیست، کریستن سن، دوش گیمن و موله و غیره و با توجه کامل به نوشته‌های آنها، آیین مزدیسنی را از ورای نوشته‌های کهن بیرون می‌کشد.

برای شرح شاهی آرمانی آن زمان از ادبیات کلاسیک یونان و روم کمک می‌گیرد و سخنی را که افلاطون از قول سقراط درباره تربیت شاهزادگان ایرانی آورده است بیان می‌کند. بدین مضمون که آموزگاران دربار شاهی در کنار مهارت‌های جسمانی به تربیت روح شاهزادگان نیز می‌پرداختند. آموزگاران آنها در چهار رشته بهترین‌ها بودند، فرزانه‌ترین، داورزترین، پرهیزکارترین و دلیرترین. فرزانه‌ترین آموزگار پرستش یزدان را در آیین زرتشت تعلیم می‌داد، داورزترین آموزگار به او می‌آموخت که همواره راست بگوید، پرهیزکارترین آموزگار او را چنان پرورش می‌داد که دستخوش شهوات نگردد، آزاده باشد و بر نفس خویش حاکم و دلیرترین آموزگار دلیری و بی‌ترسی را به او تعلیم می‌داد.

نویسنده ما را با جامعه آرمانی افلاطون آشنا می‌کند و همسانی این جامعه را با عقاید آریایی ایرانی پیوند می‌دهد و خواننده با مشاهده شباهت‌های تقسیم‌بندی طبقات در فرهنگ ایرانی و هندی و عقاید افلاطونی شگفت‌زده می‌شود و در شرح خویشکاری این طبقات به پایمردی نویسنده این اثر، خواننده از رساله افلاطون به بهگودگیتای هندی می‌رود و نمونه‌ها را در هوم یسن و زامیاد یشت و دینکرد و آتش نیایش می‌بیند و در آبان یشت سه گونه خویشکاری آناهیتا را با این مطلب وفق می‌دهد.

همسانی‌ها و باورهای تطبیقی در این اثر بسیارند و جالب توجه، برای نمونه آتش را به میان می‌کشم.

در هند اگنی خدای آتش، جلوه‌های چندگانه دارد. در ادبیات و دایمی آتش هم در گیاهان است و هم در سنگ‌ها و هم در آدمیان و پنج آتش مینوی در فرهنگ اساطیری ایران نیز شناخته شده است که یکی در برابر اهورامزدا فروزان است و یکی در اندرون مردمان و جانداران جای دارد و نوعی دیگر در میان گیاهان، آتشی که در ابرهاست و آتشی که در خانه‌ها افروخته می‌شود.

بحث گسترده‌ای در این کتاب درباره فرّه است، که از عالم انوار ازلی به خورشید می‌رسد، از خورشید به ماه از ماه به ستارگان و از ستارگان به آتشی که در خانه پدری مادر زردشت است فرود می‌آید و در لحظه‌ای که مادر زردشت زاده می‌شود بدو می‌پیوندند تا به زردشت انتقالش دهد.

پیوند نزدیک فرّه و خویشکاری و اشته را در این کتاب به خوبی در می‌یابیم. فرّه بدون خویشکاری به دست نمی‌آید و خویشکاری جز گردن نهادن به نظام آیین الهی نیست و شاهی آرمانی زمانی تحقق می‌یابد که قدرت و حکومت با عدل و دین و حکمت توأم باشد. حکمت و حکومت سرفصل دیگری از این کتاب است که ضمن آن نوعی ثنویت درکشورداری به بحث کشیده می‌شود. کشورداران خوب و به آیین و دادگر چون جمشید، فریدون و کیخسرو و در مقابل فرمانروایانی که به ناحق بر سریر قدرت جای می‌گیرند و جهان را به تباهی می‌کشند چون ضحاک و افراسیاب و همه شورشیان دوران داریوش، و افلاطون همان تضاد را میان حکومت حکیمانه و سلطه جبارانه مشاهده می‌کند.

بازتاب ثنویت ایرانی را در کلامی از افلاطون در کتاب نوامیس می‌بینم که در آن از دو نوع روح صحبت به میان می‌آید و از زبان مرد آتنی نقل می‌شود: یک روح یا بیش از یکی؟ و پاسخ این است نباید تصور کنیم که کمتر از دو روح در کارند یکی عامل خیر و دیگر عامل شر.

در بخش پایانی کتاب که شاه بُختار نام دارد و با عبارت حاکم حکیم افلاطون آغاز می‌شود که حاکم حکیم آن است که نظام آن جهانی را در این عالم تحقق بخشد و خود را به خیر محض و کمال آرمانی برساند.

نویسنده سخن را بدین جا می‌کشد که آنچه حاکم حکیم افلاطونی باید انجام دهد همان است که بُختاران یا سوشیانت‌ها باید به جای آورند. با این اشاره که افلاطون گاهی حاکمان حکیم خود را بُختار یا منجی نامیده است.

پا به پای نویسنده دانشمند این اثر با بُختاران همراه می‌شویم و به فرشگرد می‌رسیم و برای درک این مفهوم فرشگردی یا نو شدن عالم هستی در راه‌های پرپیچ و خم

تفسیرهای سنگنوشته‌ها، مطالب اوستا و نوشته‌های پهلوی، شاهنامه فردوسی، بهرام‌نامه نظامی پیش می‌رویم. به نقل قول‌های هرودت می‌رسیم، در هفت حصار شهر هگمتانه که با طبقات هفتگانه برج‌های بابل همسان شده‌اند گردشی می‌کنیم تا سرانجام مفهوم فرشگرد را بهتر بیابیم.

در چهل و پنج سال پیش نگارنده دانشمند این اثر به خوبی از عهده برآمده است که جنبه‌هایی از فلسفه سیاسی و اجتماعی افلاطون را با آراء و آرمان‌های مردم ایران، با توجه به نظام حاکم بر جامعه آن زمان تطبیق دهد و همانندی‌های این نظریه را در هند نیز بیابد، رابطه عقاید مزداپرستی شاهان هخامنشی را با مزداپرستی زردشتی به بحث بکشد و به بسیاری از دغدغه‌هایی که ناشی از اختلاف روایات دینی و تاریخی است پاسخ بدهد و جای پای اندیشه‌های زردشتی را در حکمت خسروانی و عقاید زروانی به چالش بکشد.

من تلاش کردم به سفارش دوستان وجهی از وجوه و نمونه‌ای از کارهای درخشان استاد مجتبائی را به عنوان قطره‌ای از دریا عرضه کنم و به نوعی نشان دهم که تحسین‌های ما بی‌محتوا و بی‌پایه نیست. آفتاب آمد دلیل آفتاب.

به ابتدای سخنم باز می‌گردم که از گروه ارزنده‌ای سخن گفتم که به دنیا می‌آیند و عاشقانه سال‌های عمر خود را طی می‌کنند، بار فرهنگ این سرزمین را به دوش می‌کشند، هر روز بر دانسته‌های خود می‌افزایند و توشه برای آیندگان می‌گذارند.

خطاب به استاد مجتبائی می‌گویم:

چه خوب شد که به دنیا آمدید!

زندگی پرباری در پیش گرفتید. در چهارچوب خشک یک اندیشه زندانی نشدید، تنها یک مسیر را انتخاب نکردید، افق دیدتان دوردست‌ها را درنوردید به هند و یونان هم پرواز کرد. به جز ایران خوشه‌چین دانسته‌های دانشگاه‌های معتبر جهان شدید و پژوهش‌های ایرانی و غربی را به یاری گرفتید. کم‌گفتید و گزیده‌گفتید. همیشه آرزو کردید که شاهد درخشش ادبیات و زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در سطح جهان باشید و

فریاد زدید که آنچه یک فرهنگ را ساقط می‌کند محدود کردن آن در چهارچوب خودش است.

هرگز از راهی که در پیش گرفته‌اید پشیمان نشدید و تکرار کردید که اگر دوباره به دنیا بیایید در همین راه قدم خواهید گذاشت.

همیشه عاشق ایران بوده‌اید و برای سربلندی آن و تمامیت ارضی آن تلاش کرده‌اید. برای من آذربایجانی چه لذت بخش است شنیدن عبارتی از شما در یکی از مصاحبه‌هایتان که کسی که بخوهد آذربایجان را از ایران جدا کند یا دیوانه است یا خائن.

بجاست اگر دوباره تکرار کنم:

چه خوب شد که به دنیا آمدید!

